

## زبان و ادب فارسی

### و میزان و معیار آموزش هر يك از آنها در تحصیلات دانشگاهی

زبان پدیده‌ای است ساخته ذهن آدمی ، و صدها قرن از تاریخ اختراع آن می‌گذرد. امروز مفهوم خط و زبان چنان بایک دیگر آمیخته است که ذهن دانشجویان و دانش‌آموزان کم‌تر موفق به جدا کردن آن دو از هم دیگر می‌شود و بسیار اتفاق می‌افتد که حتی افراد تحصیل کرده نیز خط را با زبان و زبان را با خط اشتباه می‌کنند. در صورتی که بنا به حدس دانشمندان و صاحب نظران زبان شناسی، در حدود یکصد و پنجاه تا دو صد هزار سال از تاریخ اختراع زبان می‌گذرد و حال آنکه قدیم‌ترین خط دنیا بیش از شش هزار سال عمر ندارد. در حقیقت صدها قرن تنها وسیله تفاهم و تعاطی افکار و آراء انتقال معانی و مفاهیم از راه ایجاد صداها و رسانیدن آن به گوش مخاطب بود و به همین سبب معلومات و اطلاعات بشر جنبه ذهنی (Subjectif) داشت و هر گز بیرون از وجود او ظاهر نمی‌شد ، بل که از سینه‌ای به سینه دیگر ، یا دقیق‌تر بگوئیم از ذهنی به ذهن دیگر انتقال می‌یافت. و هر کس که از دنیا می‌رفت آنچه می‌دانست با خود به گور می‌برد و تنها راه حفظ آن از صدمت زوال انتقال دادن آن اطلاعات از سلف به خلف بود. لیکن در دنیای نامساعد و طبیعت قهار آن روزگار و در میان افراد معدود بشری که به صورت قبیله‌های پراکنده دور از یکدیگر می‌زیستند گاه‌گاه حوادث نامطلوبی از قبیل جنگ و کشتار دسته جمعی يك طایفه ، یا شیوع بیماری همه گیر یا وقوع طوفان و سیل و دیگر مظاهر قهر طبیعت ، يك باره ممکن بود قومی را از میان ببرد ، و سلف و خلفی باقی نگذارد ، و طومار زندگی پیر و جوان و زن و مرد و کودك را چنان در نوردد که اثری از آنان بر صفحه گیتی نماند و قومی با همه تجربه‌ها و اطلاعات و سرودها و نغمه‌ها و آئین‌ها و اعتقادات و افسانه‌ها و رسوم خویش يك باره به کام عدم فرو روند. تنها شش هزار سال است که بشر توانسته است معلومات و اطلاعات و منویات و افکار و آراء خویش را در عالم مادی ، خارج از وجود فانی خویش باقی بگذارد و برای هر مفهوم و معنی، علاوه بر اختیار صوتی که از راه گوش احساس می‌شد ، علامتی دیدنی نیز برگزیند و بدین وسیله زنجیر مستحکم محدودیت زمانی و مکانی را که سخت آدمی را مقید و پای بند کرده بود ، تا حدی از دست و پای ذهن و ذوق خود بگشاید ، و آنچه را که در دل دارد یا در فکر وی می‌گذرد ، برای آیندگان ، کسانی که از لحاظ زمان و مکان فاصله‌ای بمیدبا وی دارند ، باقی بگذارد .

با اختراع زبان ، که به گمان بنده اگر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اختراع بشر نباشد باری یکی از دو سه اختراع بسیار بزرگ اوست نیمه انسان و نیمه حیوان دوران‌های بسیار دور ، به آدمی ، به موجودی متفکر و کار دیده و تجربه‌آموزخته بدل شد و بشر پای درعرصه

گیتی نهاد .

اختراع زبان، حتی در نظر اقوام قبایل بسیار کهن تاریخی چندان عظیم و با اهمیت می آمده است که آن را امری الهی ، و زاده اراده و مشیت حق تعالی می دانست که در کتاب آسمانی ما نیز که آخرین کتاب دینی آسمانی است ، گفته شده است که خداوند تعالی نام تمام چیزها را به آدم بیاموخت و آن را وسیله و مبنای برتر نهادن وی از جانوران و فرشتگان ساخت .

بشری که با استفاده از زبان و انتقال افکار و تجربه های خویش به آیندگان ، و نیز با استفاده از ابزار و وسیله کار ، برتری انکار ناپذیر خود را به موجودهای زنده گیتی تحمیل کرد ، چند ده هزار سال در عصر پیش از تاریخ زیست ، تمدن ها پدید آورد ، شهرها ساخت ، مهاجرت ها کرد ، لیکن اثری از آن سالیان دراز زندگی برای آیندگان بر جای نماند . چنین بشری ، با اختراع خط پای در دوران تاریخی نهاد ، و تاریخ ، روزگاریقی ماندن کارنامه زندگی اقوام قبایل از روزی که معلومات و اطلاعات بشر در جایی خارج از درون وجود او به امانت نهاده شد ، آغاز گشت .

\*\*\*

در هر حال ، فعلا موضوع بحث ما زبان است نه خط . زبان زاده ذهن آدمی است و سخت و سست و پست و بلند زندگانی وی در ترقی و یا انحطاط زبان تأثیری مسلم دارد . و همان گونه که زندگی مانند رودخانه ای جوشان و خروشان پیوسته در تغییر و تبدیل و حرکت و نوسان و صعود و نزول است ، زبان نیز همچون آینه ای که سخت و سست زندگی را در خویش منعکس میسازد ، دائم در تحول و تغییر است . هر روز لغت یا ترکیب یا اصطلاح یا ضرب المثل حتی قاعده دستوری تازه ای پدید می آید و در برابر آن قسمتی از آن چه زندگی حاضر بدان نیاز ندارد ، از میان می رود و در ردیف واژه های مرده زبان جای می گیرد . تحول زبان ، و تغییرات آن را ، درست به تحول جامعه صاحب آن زبان می توان مانند گرد : جامعه ایرانی اکنون هزاران سال است که به زندگی خود ادامه می دهد ولی افراد این جامعه دائم در تغییر و تبدیل بوده اند و هستند : یکی می رود و دیگری به جای وی به دنیا می آید ، بنحوی که می توان گفت تقریباً تمام افرادی که در یک قرن معینی - مثلاً قرن سیزدهم هجری - می زیسته اند در قرن چهاردهم دیگر وجود ندارند ، و کسان دیگر جای آنان را گرفته اند . با این حال جامعه قسمتی از خصوصیت های خویش را حفظ کرده و قسمتی دیگر را به اقتضای ناموس تحول و تکامل ، به ویژگی های تازه بدل کرده است . زبان نیز ، کمی کند تر از تغییر و تبدیل افراد جامعه ، و گاهی هم آهنگ با آن ، در حال تغییر و تبدیل است تا آن حد که بر اثر تحقیق درباره بسیاری از واژه ها می توان گفت که آنها از چه تاریخی وارد زبان شده ، چه مدت به صورت لغتی زنده در زبان زیسته - چه تغییرهایی در صورت و معنی آنها رخ داده ، و سپس درست مانند افراد در شمار مردگان جای گرفته اند و اگر در زبان امروزی خود بنگریم می توانیم تاریخ دقیق و حتی نخستین روز وارد شدن کلماتی از قبیل بمب و تانک و رادیو و تلفن و موشک و بمب اتمی و فضاوردی و مانند آن ها را تعیین کنیم . همچنین

می‌توان تقریباً با دقت حدس زد که پس از اختراع سلاح‌های آتشین، وقتی که اسلحه سرد از میدان نبرد خارج شد، نام آن‌ها نیز، جز در متن‌های تاریخی و چماسی بر جای نماند و اکنون قرن‌هاست که دیگر کسی در گفته‌ها و نوشته‌های خویش از خشت و کوپال و گرز و کمند و پیکان و زره و چهار آینه سخنی نمی‌گوید.

\*\*\*

بنابر آنچه مذکور افتاد، کسانی که زبان را چیزی ثابت و پایدار می‌شمرند و می‌خواهند آن را در قالب گفتار گذشتگان یا استادان بزرگ زبان محدود کنند و از حدودی معین قدیمی فراتر نهند در اشتباه هستند. درست است که باید گذشتگان و خاصه زبان فصحا و استادان زبان و سخن گویان طراز اول را آموخت و بدان وسیله ذوق را پرورد و قریحه خویش را تقویت کرد، اما این کار هدف نیست، وسیله است برای آن که زبان امروز خود را باغنا و وسعت و زیبایی بیشتری به کار ببریم و موضوع بحث ما نیز همین است که زبان و ادب آن را، در ضمن تحصیل عالی، تا چه حدود در چه سطح می‌توان و باید آموخت؟

\*\*\*

هر زبان - اعم از زنده یا مرده - از دو قسمت مشخص و مجزا از یکدیگر تشکیل می‌شود:

۱ - واژگان، که آن را به زبان فرانسوی *Vocabulaire* و به انگلیسی *Vocabulary* گویند و مراد از آن مجموعه لغت‌هایی است که زبان را تشکیل می‌دهد. بدیهی است که با توجه به توضیحات قبلی، تعداد واژه‌های زبان ثابت نیست و ممکن است هر روز و هر ساعت تغییر کند. با این حال اگر فراهم آوردن تمام واژه‌های زبانی در تمام طول تاریخ حیات آن میسر نباشد، یا درباره زنده یا مرده بودن بعضی واژه‌ها بین صاحب نظران اختلاف نظر وجود داشته باشد، در هر حال می‌توان قسمت اعظم، بل که نزدیک به تمام لغت‌های هر زبان را در فرهنگ‌های کامل و بزرگی که برای آن زبان نوشته شده است یافت.

دردورانی که بنده به تحصیل در دبیرستان اشتغال داشت، دانشجویان و شاگردان برای بیان تسلط شاگرد یا استادی به زبانی بیگانه، می‌گفتند که وی فرهنگ متحرک و ناطق زبان فرانسوی یا انگلیسی است. اما آیا اگر فرض کنیم که کسی تمام واژه‌های زبانی را از بر کند و به فرض محال معنی میلیون‌ها لغت آن را بدون هیچگونه اطلاع دیگر - بداند، می‌توان گفت که وی آن زبان را می‌داند؟ و آیا چنین کسی، به صرف دانستن معنی لغت‌های آن زبان می‌تواند به هدف اصلی از آموختن زبان، یعنی گفتن و نوشتن با آن برسد؟

پاسخ این سؤال منفی است، چه برای پدید آمدن زبان عنصری دیگر نیز در بایست است که آن را دستور زبان یا گرامر گویند و آن عبارت است از مجموعه قواعد و ضوابطی که برای تلفین و ترکیب، یا تغییر دادن و صرف واژگان، برای به دست آوردن معنی مورد نظر باید مراعات شود.

هر گاه بخواهیم واژه‌های پراکنده و جدا جدای زبان را باهم ترکیب کنیم و مرکبی ناقص (مانند صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه یا صفت، مرکب و اسم یا فعل و مصدر مرکب و جز آن) یا مرکبی تام (یعنی جمله) بسازیم، حتی برای ترکیب دو واژه بایکدیگر باید

قاعده‌ای را مراعات کرد: مثلاً برای ساختن صفت و موصوف عادی در زبان فارسی باید موصوف را پیش و صفت را پس از آن قرار داد و آن دو را با کسره‌ای به یکدیگر پیوست .

بنابراین ، برای دانستن هر زبان در حد کمال ، هم باید واژگانی هر چه وسیع‌تر داشته باشیم ( گمان نمی‌رود که کسی بتواند تمام واژه‌های زبان و ترکیب‌ها و اصطلاح‌ها و ضرب‌مثل‌های آن را بداند ) و تا آن جا که میسر است در این راه پیش برویم و هم‌دستور زبان را به خوبی بیاموزیم .

البته قسمتی از واژه‌ها و قواعد دستوری هر زبان ، تا آن حد که برای رفع احتیاج روزانه اجتماعی لازم است ، در دامان مادر آموخته می‌شود و از این روی زبان اصلی هر کس را زبان مادری وی نامند که شخص آن را در سنین کودکی ، و سال‌هایی که کم‌تر خاطره‌ای از آن برای وی باقی می‌ماند ، از پدر و مادر می‌آموزد ، و با این که کودک برای این کار سعی بسیاری کند ، و رنج بسیار می‌برد ، لیکن خاطره آن سعی‌ها و رنج‌ها فراموش می‌شود ، و آدمی از روزی که خود را می‌شناسد می‌بیند که بدان زبان سخن می‌گفته است .

در آموختن این قسمت از زبان با سواد و بی سواد و مدرسه رفته و مکتب ندیده شریک هستند ( باز تصریح می‌کنم که مراد زبان است نه خط ) گوا این که فرزندان که در دامان مادران فرهیخته و تحصیل کرده و ادب آموخته ، یا زبان آور و فصیح و بلیغ تربیت می‌شوند ، زبانی سخن‌گوی تروواژگانی وسیع‌تر و آشنائی و اطلاعاتی بیشتر از دیگران از زبان مادری دارند . و بسیاری از مردان و زنان مکتب ندیده را دیده‌ایم که به روانی و با فصاحت و بلاغت تمام سخن می‌گویند و حتی بعضی از آنان چندان در این کار قدرت دارند که بدون داشتن سواد ، یا با داشتن سواد بسیار اندک ، ساعت‌ها مردم را مجذوب سخن گفتن خویش می‌سازند و اعجاب و تحسین آنان را برمی‌انگیزند و گاه از این راه ارتزاق می‌کنند . تمام قصه‌خوانان و نقالان ، معرکه‌گیران ، پرده‌داران ، شعبده‌بازان و سخنوران از این گروهند و اغلب ایشان سواد بسیار اندک دارند ، لیکن در سخن گفتن فصیح و چالاک هستند و جادوی کلام ایشان حتی در دل درس‌خوانندگان نیز اثر می‌گذارد .

با این احوال ، آن چه با آن نیازهای جاری و عادی روزانه را برمی‌آوریم تمام زبان نیست . زبان وسیله‌ای است برای تفاهم یعنی فهمیدن و فهماندن و هر قدر مطلبی که بحث در باب آن منظور نظر است دقیق‌تر و دشوارتر باشد و به نیروی اندیشه و غور و تدقیق بیشتر نیاز داشته باشد ، زبانی که برای بیان آن لازم است ، دقیق‌تر و پرمایه‌تر و برای مردم کم اطلاع غریب‌تر و نامفهوم‌تر می‌شود ، تا آن حد که ممکن است مردی بی سواد ، در مجلس درسی عالی مانند درس دانش‌های دینی از قبیل فقه و اصول ، یا علم حقوق ، یا فلسفه و روانشناسی یا ریاضی و فیزیک و مانند آن‌ها حضور یابد و یک کلمه از آنچه را که بین استاد و شاگرد رد و بدل می‌شود نفهمد . و حال آنکه گفتار آن استاد و شاگرد نیز جزء زبان ، یعنی وسیله تفاهم و تماطی افکار است .

از این گذشته علاوه بر قسمت عمومی زبان ، که مقاصد عام مردم را بیان می‌کند ، هر یک از فنون و صنعت‌ها و حرفه‌ها و دانش‌ها اصطلاح‌هایی خاص خود دارند که کسی جز

اهل آن فن و حرفه از آن اطلاع ندارد و بسیار بعید است که کسی بتواند تمام این گونه تعبیرها و اصطلاحات خاص فنون گوناگون را در دوران کوتاه زندگی خود فراگیرد و حتی شاید گردآوری و نوشتن تمام آن ها نیز در دوران عمر يك تن امکان پذیر نباشد.

\*\*\*

تا این جا آن چه در باب زبان گفتیم ، گفت و گو از آن به عنوان وسیله تفاهم و انتقال فکر و بیان مقاصد ، اعم از مقاصد عادی جاری زندگی ، یا مقاصد بالاتر و والاتر و دقیق تر بود. لیکن زبان ، یعنی این مجموعه واژگان و دستور زبان ، گاهی به صورت ماده خام ، برای آفرینش هنری مورد استفاده هنرمندان قرار می گیرد. برای این که بحث روشن تر شود ، نخست در زمینه های دیگر مثالی می زنیم و آن گاه به خلق زیبایی و آفرینش هنر در عالم الفاظ و معانی می پردازیم :

رنگه های گوناگونی که در دسترس بشر قرار دارد ، گاهی مورد استفاده شخصی قرار می گیرد که خود را نقاش می نامد . و کارش رنگه کردن در و پنجره و دیوار ساختمان ها است. این نقاش از قلم مو ، و انواع رنگه ها و سایر وسایل ، برای آراستن و رنگه کردن و احیاناً گل و بوته انداختن به در و دیوار بناها استفاده می کند .

اما همین رنگه ، گاه به دست دیگر می افتد ( تصادفاً نام او هم نقاش است ) که هنرمند است و خاصیت خلق و ابداع و ایجاد زیبایی و هم آهنگی دارد . این نقاش غیر از آن نقاش نخستین است. این نقاش با استفاده از رنگهای گوناگون و تلفیق و ترکیب آن ها بایکدیگر نقش های شگفت می آفریند و گاه چندان در این کار مهارت می یابد که مانند مانی گروهی کار وی را معجزه و نشان پنبمبری می پندارند ، و در طی تاریخ دیده ایم که نقاشان هنرمند ، در هر عصر و زمان به صورتی آثار جاویدان پدید آورده و کمال هنر و توانائی خویش را در خلق آثار زیبا نشان داده اند .

الفاظ و عبارات و ترکیب ها و قواعد دستوری - و به طور خلاصه زبان - هم درست در حکم همان رنگه است. مردمی که از زبان برای بیان مقاصد خویش استفاده می کنند در حکم نقاش ساختمان یا دست بالا نقاش اتومبیل و رنگه کار میل و اثاثه لوکس و زیبا هستند ، و همان طور که در میان گروه نقاشان یکی استادتر و تواناتر و کارش تمیزتر است و اثری از زیبایی در کار او دیده می شود ، و دیگری ناقابل تر و ناشی تر است ، مردمی هم که از الفاظ و عبارات زبان برای بیان مقاصد خویش سود می جویند ، گاهی جز سلام و احوال پرسی و رفع نیازهای مادی چیزی از زبان نمی دانند و تا آن حد در استفاده از زبان تهی دست و پیاده اند که نمی توانند به درستی و با دقت نشانی خانه ای را به کسی بدهند ، یا فیلمی را که دیده اند طوری وصف کنند که شنونده نیز چیزی از آن بفهمد . گاه نیز به عکس ، در میان خیل سخن گویان کسانی هستند که در سخن گفتن قدرت و تسلطی دارند و گفتارشان اعجاب و تحسین دیگران را برمی انگیزد ، و هر کس به سخن ایشان گوش فرا دهد ، تسلط و مهارت آنان را می ستاید. با آن که رد پایی از زیبایی و هم آهنگی در گفتار این گونه کسان می توان یافت ، لیکن باز کار ایشان را می توان به کار استادکاران ماهر و توانای نقاشی در و دیوار و

اثاثه و اتومبیل مانند کرد .

اما گروهی دیگر - که آنان را شاعر و نویسنده می خوانیم - کسانی هستند که از همین الفاظ و عبارات عادی و مستعمل بین مردم برای آفرینش زیبایی استفاده می کنند و کلام خود - اعم از شعر یا نثر - را طوری می سازند و می سرایند که شنونده احساس لذت می کند و بی درنگ متوجه می شود که اینگونه سخن گفتن حد همه کس نیست . حتی گاهی اتفاق می افتد که شنونده شعری احساس می کند که مقصود بیان شده در آن شعر را سال ها در دل داشته و بارها بیان کرده ولی هیچ گاه از بیان خویش راضی نبوده و نتوانسته است چنان که دلخواه اوست مافی الضمیر خود را بیان کند ، و وقتی شعر شاعر را می شنود می بیند که وی همان مقصد را - بهترین صورت ممکن بیان کرده است . گاهی ممکن است چنین کاری را افراد کم نام و ناشناس ، کسانی که قریحه هنری دارند ، لیکن هیچ گاه در پی تربیت و تقویت آن نرفته اند ، انجام دهند . غالب مثل ها ، تعبیرها و اصطلاح هایی که در زبان صورت مثل سایر پیدا می کند و قرن ها مقصدی خاص را بیان می دارد ، گاه نیز برعکس ، گفتار گوینده ای هنرمند چندان آفاقی به مقصود بوده است که بی درنگ بر سر زبان ها افتاده و جاودانی شده است . در هر حال ، هر گاه زبان ، برای خلق زیبایی و ایجاد لذت برای شنونده به کار رود ، یعنی گوینده از آن مقصدی و رای بیان مطالب عادی داشته باشد ، در هدف او خلق سخنی روح نواز و لذت بخش باشد . در این صورت اثری که از تلفیق کلمات و عبارات پدید می آید اثر ادبی خوانده می شود ، و آثار ادبی در بعضی زبان ها ( مانند عربی و فارسی قرن های گذشته ، منحصر به شعر و نثر بوده ، و در بعضی زبان ها ( مانند ژاپنی و چینی و هندی و یونانی و زبان های اروپائی ) به سه رشته شعر و نثر و نمایشنامه منقسم می شده است .

فلا بحث در باب این که شعر چیست و نثر کدام است ، و کدام نثر را شاعری می نامند و آن را از شرهای غیر هنری چه گونه تمیز می دهند و نمایش نامه را چه طور تعریف می کنند و چه شرایطی برای آن قائل هستند ، مورد نظر ما نیست . در هر صورت قسمتی از آثار پدید آمده در زبان که هدف از ایجاد آن ها عرض هنر و خلق زیبایی است ادب نامیده می شود و نکته ای که بی فاصله باید بدین گفته بیفزاییم این است که نمی توان با خطی فاصل و دقیق زبان و ادب را از یکدیگر جدا کرد .

بدیهی است که همه ما شب را از روز کاملاً باز می شناسیم و هرگز آن دو را با یکدیگر اشتباه نمی کنیم : شب تاریک است و روز روشن . اما آیا می توانیم در شبان روز لحظه ای را تعیین کنیم و بگوییم در این لحظه روز تمام شد و از دقیقه یا ثانیه بعد شب فرا خواهد رسید؟ این شب و روز چنان به یکدیگر پیوسته و درهم دویده اند که مدتی نسبتاً دراز هم شب است و هم روز و نه شب است و نه روز . در لحظات نخستین این برزخ ، روشنایی غلبه دارد ، رفته رفته تاریکی زیاد و زیادتر می شود تا وقتی که احساس کنیم شب فرا رسیده است . زبان و ادب نیز چنین وضعی دارند . سلام و احوال پرسی روزانه ، بیان يك قانون فیزیکی ، شرح ماده ای از قانون و تعریف یکی از حوادث روزانه ، در قلم روز زبان است و جنبه ادبی ندارد . در مقابل بیت الغزل های معرفت حافظ ، داستان بی نظیر رستم و اسفندیار در شاهنامه حکیم طوس

و بزم آرای‌های نظامی ، از آثار بی چون و چرای ادب فارسی است. اما آیا می‌توان به همین ترتیب ، زبان و ادب را ، در همه جا بدین آسانی از یکدیگر جدا کرد ؟ آیامی‌توان گفت زبان‌آموزان نباید با ادب‌کاری داشته باشند و دانشجویان رشته‌های ادبی هستند که باید آثار ادبی را بخوانند ؟

کمی به کاری که در دنیا برای آموختن زبان می‌کنند بنگریم . در همه جای دنیا ، برای قوی شدن در زبان می‌کوشند تا دانشجو را با آثار ادبی کلاسیک زبان آشنا کنند . و مرادشان از این آشنائی تحصیل مراتب ادب ، یا تقلید از ادیبان قرن‌های گذشته نیست ، بلکه از این کار مایه‌ور ساختن و افزودن به میزان سواد زبان را در نظر دارند ، و ما نیز باید این راه را چنان برویم که ره روان رفته‌اند .

( بقیه دارد )

« یغما » به ما رسید

خوش بخت گشته‌ایم که « یغما » به ما رسید  
ای میکشان ز میکده صهبا به ما رسید

## خطاب به ایرانیان

می‌فروشم بردگان خویش کالای شما خورده‌ام از خوان یغمای شما  
من اگر ماه‌ام پذیرم نور عالمگیر را  
همنشینان - منبع افکار ما يك بوده است  
در خمستان شما ساقی‌گری آموختم  
آفتاب نو ز خاور چشم بر عالم گشود  
کاروان از منت جراح باشد بی نیاز  
اهل ایران-کشورتان شکرستان گشته‌است  
بر در اغیار باشد دارها و وام‌ها

شاعر بی‌نوا

فضل حق شیدا

۱۲ - پارك ایونیو - یونیورسیتی تاون - پشاور

( پاکستان )